

تحکیم و توسعه دولت خوارزمشاهی در عهد آتسز (۵۲۲-۵۵۱ ه.ق)

محسن رحمتی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان

چکیده

یکی از ادوار سرنوشت‌ساز در تاریخ سلسله خوارزمشاهی، دوران حکومت آتسز بن محمد است. تقارن حکومت آتسز با دوره سلطنت سلطان سنجر سلجوقی، و وقوع حوادثی همچون فزونی تنش در روابط سلطان سلجوقی با خلافت، شورش در ماوراءالنهر علیه سنجر، هجوم قراختاییان به قلمرو سلجوقی، زمینه را برای تحکیم و توسعه دولت خوارزمشاهی فراهم کرد. آتسز نیز با خصایص شخصیتی ویژه و با بهره‌مندی از حمایت اهالی خوارزم و ایلات نومسلمان قبیچاق، به توسعه قدرت خود پرداخته و در زمان گرفتاری سلطان سلجوقی به مداخله در خراسان و ماوراءالنهر روی می‌آورد، اما در زمان تقابل سلطان سلجوقی، به اظهار اطاعت و سوگند وفاداری نسبت به وی متوسل می‌شد. بعد از جنگ قطوان و ناکامی در تصرف خراسان نیز کوشید تا با اظهار اطاعت نسبت به هر دو دولت سلجوقی و قراختایی و با استفاده از توازن قوا میان آن دو، قدرت خود را از گزند آن‌ها مصون دارد. این مقاله در پی آن است که ضمن تبیین زمینه‌های تحکیم و توسعه قدرت خوارزمشاهیان در عهد آتسز، تکاپوهای او در این رابطه را با تأکید بر عوامل اثرگذار بر آن، مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: خوارزمشاهیان، خوارزم، آتسز، سلجوقیان، سنجر، ماوراءالنهر، قبیچاق‌ها.

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۲۹

E-mail: mohsenrahmati45@gmail.com

مقدمه

با انتصاب قطب‌الدین محمد فرزند انوشنگین‌گرچه به حکومت خوارزم، در سال ۴۹۰ ه.ق، دولت خوارزمشاهی به‌عنوان یک حکومت محلی برای اجرای مقاصد سیاسی سلاطین سلجوقی بزرگ، تأسیس و پایه‌گذاری شد، اما این دولت، با فرازوفرودهای فراوان سیر تکاملی رشد خود را ادامه داده و تا زمان حمله مغول در سال ۶۱۷ ه.ق به بزرگ‌ترین حکومت جهان اسلام مبدل گشت. در بررسی سیر روند این تحول و توسعه قدرت خوارزمشاهیان، دوران حکومت آتسز، نقش حیاتی داشته و از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین مراحل آن به شمار می‌آید. در این دوره یک سلسله از رویدادهای مهم سیاسی در ماوراءالنهر و خراسان به وقوع پیوست که ضمن تضعیف قدرت سلجوقیان، زمینه را برای تحکیم و توسعه قدرت خوارزمشاه آتسز فراهم کرد. بنابراین رسالت مقاله حاضر ارائه پاسخ روشن به این دو پرسش است: ۱- چه شرایط و عواملی زمینه‌های توسعه قدرت خوارزمشاهیان را در عهد آتسز فراهم آورد؟ ۲- آتسز چگونه از زمینه‌های فراهم‌شده، بهره‌برداری نموده و برای توسعه قدرت خود چه اقداماتی انجام داد؟ در مورد تاریخ خوارزمشاهیان مطالب زیادی نوشته‌شده، ولی در اغلب آن‌ها به تاریخ متأخر خوارزمشاهیان یعنی دوره حاکمیت آن‌ها بر خراسان، تقابل آن‌ها با خلافت عباسی و مغولان توجه شده و دوران حکومت آتسز را فقط به‌عنوان مقدمه بحث یا در رابطه با تاریخ سلجوقیان دیده‌اند (نک: قفس‌اوغلی، ۱۳۶۷: ۵۴-۸۹؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۸۲/۲-۶۹۶؛ باسورث، ۱۳۷۱: ۱۴۳-۱۴۶). همچنین در این آثار، از همه منابع لازم استفاده‌نشده و برخی موارد را مسکوت گذاشته‌اند. تک‌نگاری‌هایی نیز که درباره دوران حکومت آتسز نوشته‌شده، عموماً یا به کلیات، نظر داشته‌اند و یا فقط بر اساس منابعی محدود، به این قضیه پرداخته‌اند (نیک‌طبع، ۱۳۸۸: ۱۶۳-۱۹۰؛ رضاییان، ۱۳۸۵: ۵۳-۶۶؛ Bosworth, 1987: 18-19). بنابراین، تاکنون در رابطه با نقش آتسز در تحکیم و توسعه حکومت خوارزمشاهی کار قابل توجهی انجام نگرفته است.

پیدایش سلسله خوارزمشاهی

در اوان سلطنت برکیارق، در سال ۴۹۰ ه.ق، محمدبن انوشنگین به خوارزمشاهی تعیین و بعدها در زمان سلطان سنجر نیز ابقاء گردید. (تتوی، گ ۴۲۷ ب). او به تحکیم مرزهای خوارزم در برابر هجوم ایلات و راندن مهاجمان از آن سرزمین مشغول شد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ ق: ۲۶۸/۱۱) و برای ابراز وفاداری «یک سال خود بخدمت درگاه سنجری آمدی و یک سال پسر خود آتسز را بفرستادی» (جوینی، ۱۳۷۵: ۳/۲). او در راستای ایجاد امنیت و رفاه عمومی در قلمرو تحت فرمان و حفاظت از منافع همه طبقات اجتماعی به‌ویژه یکجانشینان، کوشا

بود و در نتیجه، پس از یک قرن، مجدداً خوارزم، مجمع دانشمندان و علماء شد (ذهبی، ۱۹۶۱: ۳/۳۲۷؛ جرجانی، ۱۳۴۴: ۱-۳) با درگذشت وی در سال ۵۲۲ ه.ق، فرزندش آتسز به خوارزمشاهی رسید که دوران حکومت وی به دو بخش متمایز قابل انقسام است. در دوره نخست که هفت سال بیشتر ادامه نیافت (از ۵۲۲ تا ۵۲۹ ه.ق)، آتسز همچون پدر وفاداری به سلطان سنجر را ادامه داد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۳۵). در این دوره، او با حمایت سنجر توانست در سال ۵۲۵ ه.ق جند و منقشلاغ را از ایلات غیرمسلمان قبیچاق باز پس بگیرد (منشآت، گ ۱۱۰ ب، ۱۲۶). اما طبیعت پرجنبوجوش وی، او را به تقابل با سنجر کشاند. چنانکه دوره دوم سلطنت (از ۵۲۹-۵۵۱ ه.ق) خود را با عصیان و سرکشی علیه سنجر گذراند.

آتسز و تلاش برای توسعه قدرت خوارزمشاهی

با توجه به عوامل متعدد (که در ادامه مقاله به بررسی آن‌ها پرداخته خواهد شد)، آتسز به تلاش برای رهایی از سلطه سلجوقیان پرداخت. با توجه به محدودیت قلمرو و منابع خوارزم، طبیعی بود که رهایی از سلطه سلجوقیان، منوط به توسعه قلمرو باشد. ولی با در نظر گرفتن موقعیت خوارزم، می‌توان تصور کرد که این توسعه بایستی فقط در یکی از سه جهت زیر انجام می‌شد یا در سمت شمال در درون دشت قبیچاق؛ یا در سمت جنوب شرقی یعنی در ماوراءالنهر و یا در سمت جنوب یعنی خراسان. بدیهی است که با توجه به اقتدار سلطان سنجر در دو نقطه اخیر، آتسز نخست توسعه‌طلبی خود را در مسیر نخستین، پیگیری نمود.

پیشروی در دشت قبیچاق و ماوراءالنهر

آتسز، با اعمال حاکمیت بر غازیان مسلمان مستقر در اطراف سیحون نخستین گام را در راستای استقلال و ایجاد حکومت خوارزمشاهی برداشت. او آن دسته از غازیان مسلمانی که چنین قضیه‌ای را نمی‌پذیرفتند، به قتل رساند (منشآت، گ ۱۴۳ ب). به ادعای سنجر، او حتی کارگزاران سلجوقی در خوارزم را نابود کرده و یا به زندان افکند و در عین حال، به منظور ممانعت از انتقام‌جویی سنجر، سواحل جیحون را نیز زیر نظر گرفت (منشآت، گ ۱۴۴ الف). این اقدام، عصیان آشکار علیه سنجر بود، اما سنجر در نتیجه اشتغال به مسائل دیگر، با چند سال تأخیر، فقط در سال ۵۲۳ ه.ق به خوارزم لشکر کشید. آتسز، با استفاده از قلعه هزاراسب و آب جیحون، کوشید تا مقاومت کند، اما این تمهیدات به جایی نرسید و سرانجام گریخت (منشآت، گ ۱۴۴ ب). سنجر خوارزم را تصرف کرده و پسر آتسز با نام آتلیغ را دستگیر نمود (نوبیری، ۱۴۰۵: ق ۱۹۹/۲۷). او آتلیغ را به قتل رسانده و سرش را برای عاصیان ماوراءالنهر ارسال کرد (نفیسی، ۱۳۳۲: ۱۴۷۹). از این قضیه می‌توان تصور کرد که آتسز با

شورشیان قرق در ماوراءالنهر ارتباطاتی داشته است. او سپس با گماردن برادرزاده خود سلیمان بن محمد به حکومت خوارزم، بساط حکومت خوارزمشاهی را برچید و خود به مرو بازگشت (ابن اثیر، ۱۳۸۶ ق: ۶۷/۱۱). با مراجعت سنجر از خوارزم، آتسز از مخفی گاه خود خارج شده و با همدلی اهل خوارزم، منصوبان سنجر را دفع کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۶ ق: ۶۷/۱۱). او در این مرحله به استقلال در خوارزم اکتفا نکرد و حرکات تعرضی دامنه‌داری نسبت به قلمرو سنجر آغاز کرد. نخست با استفاده از غیبت محمود خاقان افراسیابی (حک: ۵۲۶-۵۳۵ ق.)، حمله به قلمرو آل افراسیاب (= قراخانیان) را که به‌عنوان دست‌نشانندگان سنجر بر ماوراءالنهر فرمان می‌راندند، آغاز کرد که عموم محققان آن را مسکوت گذاشته‌اند (بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۸۴/۲؛ فرای، ۱۳۶۵: ۲۴۷؛ قفس‌اوغلی، ۱۳۶۷: ۶۰؛ باسورث، ۱۳۷۱: ۱۴۴؛ IEOID, 2002: 28/1671). او در سال ۵۳۴ ه.ق به بخارا تاخته و با قتل حکمران منصوب سنجر، ارگ بخارا را ویران کرد (نرخسی، ۱۳۵۱: ۳۵؛ رشید و طواط، ۱۳۳۹: ۱۸۰-۱۸۳، ۲۵۲-۲۵۴، ۴۴۰-۴۴۴). سپس کرسی ماوراءالنهر و تختگاه شعبه غربی خوانین آل افراسیاب، سمرقند را نیز پس از اندک مقاومتی تصرف کرده و در آنجا به نام خود سکه زد و خطبه خواند (سوزنی، ۱۳۳۸: ۳۴۱-۳۴۲؛ و طواط، ۱۳۳۹: ۱۸۰-۱۸۳، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۵۲-۲۰۰، ۳۴۵، ۳۴۵، ۵۵۸، ۵۸۱، ۳۰۰، ۲۵۴). از اقدامات آتسز در آنجا اطلاع بیشتری در دست نیست، اما ظاهراً اقدامات وی رویکردی غارتگرانه داشت زیرا که در این واقعه، شهر شهر اربنجن، چنان ویران گردید که حداقل تا دو دهه بعد متروک ماند (۱) (سمعانی، ۱۴۰۹: ۴۴/۳؛ ناجی‌السالم، ۱۹۷۶: ۲۱۵). آتسز پس‌از این فتح با انتصاب حکمران بر نقاط مختلف منطقه، به خوارزم بازگشت، ولی منصوبان او تا دو سال بعد در آن منطقه حکومت کردند (نظامی عروضی، ۱۳۳۳: ۳۷؛ رشید و طواط، ۱۳۳۹: ۴۹۲-۴۹۶)..

همچنین، در همین زمان، با رستم بن علی حکمران باوندی، علیه سنجر متحد شده و دهستان و گرگان را مورد حمله قرار داد (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۷۹/۲، مرعشی، ۱۳۹۵: ۱۱۲). با توجه به اظهارات رشید و طواط ظاهراً دامنه تعرض او از گرگان هم فراتر رفته و تا اطراف ری نیز رسید (رشید و طواط، ۱۳۳۹: ۳۹۸-۴۰۳). بعد از این فتوحات، آتسز، جند را به‌عنوان مرکز اداری فتوحات جدید انتخاب کرد (رشید و طواط، ۱۳۳۹: ۱۳۴). پس از آن در رقابت با سلطان سنجر، خود را شاه ترکستان خوانده و به کارگزار خود در جند، لقب خاقان عطا کرد (ادیب صابر، ۱۳۳۴: ۲۵۶). بدین ترتیب حکومت مستقل خوارزمشاهی پا به عرصه وجود نهاد که از طرف جنوب با سلجوقیان و از طرف شرق تا دره رود سیحون شرق دریای خوارزم امتداد داشت. به علت سکوت منابع، معلوم نیست که سلطان سنجر در این زمان دقیقاً به چه کاری مشغول بوده و چرا به گستاخی آتسز پاسخ نداد؟ اما با توجه به روابط او با خلافت بغداد می‌توان حدس زد که درگیر مسائل مربوط به غرب قلمرو خویش بوده است.

دره‌رحال، سلطان سنجر، بعد از قریب به دو سال، در اواسط سال ۵۳۵ ه.ق، درصدد تجدید سلطه خود بر ماوراءالنهر برآمد. آتسز و خوارزم نیز یکی از اهداف سنجر به حساب می‌آمد. اما آتسز که از این رخدادها، استقلال خود را جستجو می‌کرد، ضمن دارا بودن روابط حسنه با مخالفان سنجر در ماوراءالنهر، کوشید که خود را از حمله سنجر مصون بدارد و لذا در شوال ۵۳۵ ه.ق با ارسال سوگندنامه‌ای به دربار سنجر، خود را مطیع سنجر خواند (منشآت، گ ۱۲۴ ب- ۱۲۵ ب). بنابراین، سنجر این ابراز اطاعت را پذیرفته و از حمله به خوارزم منصرف شد.

آتسز و جنگ قطوان

نبرد قطوان، از مهم‌ترین حوادث قرن ششم است. با توجه به اینکه، نتیجه آن می‌توانست خیلی برای آتسز قابل‌استفاده باشد، بازکاوی موضع آتسز در این قضیه اهمیت زیادی دارد. در خصوص رابطه آتسز با قرا ختاییان و تحریک آن‌ها علیه سنجر سندی در دست نیست. بخشی از منابع متقدم بر همکاری آتسز با قرا ختاییان و تحریک آن‌ها به نبرد با سنجر تصریح دارند (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ق: ۸۷/۱۱؛ ابن جوزی، ۱۳۵۷-۱۳۶۰: ق: ۹۷/۱۰؛ مقریزی، ۱۴۱۸: ۱/ص ۱۴۵؛ نویری، ۱۴۰۵: ۲۷/۲۰؛ تتوی، گ ۵۰۵ الف، ۵۰۶ ب). اما منابع دیگر همچون جوینی که در خراسان نوشته شده، از آن ذکری نکرده‌اند. پژوهشگران جدید در رأس آنان بارتولد و قفس اوغلی ضمن تردید در صحت روایت منابع نخست (بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۸۷/۲؛ قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۶۲، ۶۷)، تنها دلیلی که در این زمینه اقامه کرده‌اند، حمله قرا ختاییان به قلمرو آتسز است که جوینی (۱۳۷۵: ۸۸/۲) روایت کرده است. اما با توجه به آنکه تا قریب به یک سال بعد از جنگ قطوان (یعنی تا محرم ۵۳۷ ه.ق) آتسز در خراسان بود (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ق: ۸۷/۱۱-۸۸)، و همچنین صلح قرا ختاییان با سنجر و درگذشت گورخان در رجب ۵۳۷ ه.ق (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ق: ۸۶/۱۱)، و دومین لشکرکشی سنجر به خوارزم در ماه‌های نخستین سال ۵۳۸ ه.ق (ادامه مقاله)، به یقین می‌توان گفت که تعرض قرا ختاییان به قلمرو خوارزمشاه، حداقل دو سال پس از جنگ قطوان حادث شده و نمی‌تواند دلیل کافی جهت تردید در همکاری آتسز با قرا ختاییان در جنگ قطوان باشد. در مقابل، همکاری تنگاتنگ آتسز با قرلوق‌ها و همچنین نقش قرلوق‌ها در تحریک و حمله قرا ختاییان از یکسو، و آمادگی آتسز و سپاه انبوه وی برای حمله به خراسان بلافاصله بعد از جنگ قطوان (ادامه مقاله)، مؤید این تصور است که او در تحریک قرا ختاییان نقش داشته است. از آنجاکه منابع تعداد سپاه او در لشکرکشی به خراسان در ربیع الاول ۵۳۶ ه.ق را تا رقم مبالغه‌آمیز سیصد هزار تن هم نوشته‌اند، برمی‌آید که آتسز از مدت‌ها قبل خود را برای این عملیات آماده کرده بود، ولی با توجه به قدرتمندی سنجر، انجام آن را به

تأخیر انداخت و حتی با ارسال سوگندنامه، به نحوی سنجر را غافلگیر ساخت و منتظر ماند تا سرنوشت جنگ قتلوان روشن گردد.

حمله آتسز به خراسان

مهم‌ترین اقدام توسعه‌طلبانه آتسز، پیشروی در خراسان و تلاش برای جایگزینی قدرت خود به‌جای سنجر است. شکست سنجر در قتلوان در اوایل صفر سال ۵۳۶ ه.ق، به اتسز جرئت بخشید تا با زیر پا گذاشتن سوگندنامه خود، به خراسان حمله برده و برای جایگزینی قدرت خود به‌جای سنجر تلاش نماید. بنابراین، بلافاصله، یعنی در زمانی که شاید هنوز خبر شکست قتلوان به خراسان نرسیده بود و هزیمتبان اردوی سنجر هنوز از آب آموی عبور نکرده بودند، با سپاهی آماده و انبوه عازم خراسان شده و در ربیع‌الاول (قریب به بیست روز پس از جنگ قتلوان) وارد مرو شده و با سرکوبی مقاومت مردم و قتل عدّه زیادی از اهالی شهر به‌ویژه دین‌یاران (سبکی، ۱۳۸۳-۱۳۸۸ ق: ۳۲/۷؛ ابن فوطی، ۱۳۷۱: ۵/۵۱۵)، و تبعید عدّه‌ای از بزرگان شهر به خوارزم (سمعانی، ۱۳۷۵ ق: ۱۱۶/۲) و انتقال خزاین سنجر به گرگانج، کوشید تا خود را جانشین سلجوقیان سازد (راوندی، ۱۳۳۳: ۷۴؛ مقریزی، ۱۴۱۸: ۱/۱۴۵). جلوس او بر تخت سلطنت با قصیده معروف امیرالشعراء دربار وی، به‌عنوان پایان سلطنت سلجوقیان و آغاز پادشاهی خوارزمشاهیان تلقی گردید (غفاری، ۱۳۴۰: ۱۵۷).

بنابراین، برای تثبیت سلسله جدید، سپاهانی به نقاط مختلف آن ولایت گسیل داشت. علت اصلی مقاومت اهالی خراسان در برابر وی، عهدشکنی و خروج بر حکمران مطاع مسلمانان بود که از نظر فقهی به او باغی اطلاق می‌شد. لذا در هر یک شهرهای خراسان جهت تبدیل خطبه، نیاز به لشکرکشی جداگانه وجود داشت و تا آخرین ایام سال ۵۳۶ ه.ق، با اتکاء به نیروی نظامی و غارت و ویرانی شهرهای خراسان، خود را بر آنجا مسلط کرد (بیبهقی، ۱۳۱۷: ۲۷۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ ق: ۸۸/۱۱). او با صدور یک بیانیه خطاب به بزرگان خراسان، با انتقاد از حق‌ناشناسی سنجر نسبت به او، می‌خواست تا عهدشکنی خود را توجیه نماید (منشآت، گ ۱۴۲ ب-۱۴۳). علاوه بر این، او با حمله به شهر أمل‌الشط در کران آموی و تصرف قلعه مستحکم آن (وطواط، ۱۳۳۹: ۲۵۲)، که در حکم نقطه ارتباط خراسان و خوارزم بود، کوشید که ارتباط خود را با خوارزم حفظ نماید. ولی وقتی از نا‌همدلی مردم آگاهی یافت، نومید گشته و به خوارزم مراجعت کرد. با تخلیه خراسان، سنجر به مرو آمد و سلطنت وی از نو طراوت یافت، نومید گشته و به خوارزم مراجعت کرد. با تخلیه خراسان، سنجر ویرانی‌های آتسز ترمیم یافت. سنجر که خزانه خود را خالی می‌دید، ظاهراً با علم به سستی روابط خوارزمشاه و قراختاییان، به‌تلافی حملات اتسز به خراسان، در ربیع‌الاول ۵۳۸ ه.ق عازم خوارزم شد و آتسز را در قلعه هزار

اسب محاصره کرد و پس از گفتگوی فراوان و پادرمیانی علماء، آتسز ضمن اعادت جواهرات خزانه سنجر، به متابعت از وی گردن نهاد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۳۷۳/۴).

آتسز و تقابل با ختایان

آتسز نیز که با ابراز اطاعت نسبت به سنجر، تمام برنامه‌های توسعه طلبانه‌اش را نقش بر آب می‌دید، تصمیم گرفت تا در اتحاد با ایلات غز که بین سغد و خوارزم تردد داشتند (مشآت، گ ۵۵ الف-۵^{هـ} ب)، برنامه‌های خود را در قلمرو قرا ختایان نورسیده پیگیری نماید. چنانکه گفته شد، قرا ختایان بعد از جنگ قطوان در صف ۵۳۶ ه.ق بر ماوراءالنهر غلبه یافته و از جنوب شرقی، شرق و شمال شرقی با خوارزم همسایه شدند. طبیعی بود که هرگونه تحرک آتسز در سمت شرقی خوارزم به تصادم با قرا ختایان منجر شود. نخستین تصادم آن‌ها در بخارا اتفاق افتاد. قرا ختایان، الپتگین (= آیتمکنین؟) برادرزاده آتسز را بر بخارا، گماشته بودند، اما الپتگین با ایلات غز هماهنگ شده و دست تعرض به اموال مردم منطقه دراز کردند. شکایت اهالی به گورخان باعث شد که الپتگین را به درجه دوم قدرت یعنی متابعت از دستورات صدر برهانی تاج‌الدین احمد تنزل بخشید (نرشخی، ۱۳۵۱: ۳۵؛ نظامی عروضی، ۱۳۳۳: ۳۸). عدم تمکین الپتگین به این حکم، به عزل وی انجامید که در نتیجه آن، اولین انشقاق در اتحادیه قرا ختایان و آتسز ایجاد شد. لذا به محض مراجعت سنجر از خوارزم، آتسز در فصل زمستان به جمع‌آوری نیرو پرداخته و در آغاز بهار با اطمینان از بی‌یلاق رفتن ایلات قپچاق (که به دلایل مذهبی باختایان همراه بودند) به دستیاری غزها به قلمرو قرا ختایان تاخت. غزها که طلایه‌دار او بودند در رمضان سال ۵۳۸ ه.ق، بخارا را از حکمران قراختایی آن عین‌الدوله گرفته و ارگ آن را ویران کردند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۳۵). آتسز مدتی بعد به آن‌ها ملحق شد. اما در همین زمان ایلات کافر قپچاق ظاهراً با حمایت قرا ختایان غیبت خوارزمشاه را غنیمت شمرده به خوارزم تاختند و در شوال / ذی‌القعدة ۵۳۸ ه.ق با ویران کردن مسجد و کشتار عظیم مسلمانان مراجعت کردند (خوارزمی، خطی: ۲۹). قبایل نومسلمان ساکن در اطراف سیحون، اکنون زیر فشار قبایل غیرمسلمان قپچاق، راه نزدیکی و اتحاد با قرا ختایان پیش گرفتند. پیوستن این ایلات به قرا ختایان، مایه تضعیف قدرت آتسز در آن مکان گردید و در همین زمان عدّه‌ای از مسلمانان (احتمالاً اعضای خاندان آل افراسیاب) با حمایت قرا ختایان، شهر جند و مناطق اطراف آن را از کارگزاران خوارزمشاهی گرفتند (رشیدوطوطا، ابکارالافکار، گ ۲۸ ب). تصور می‌رود اخباری که محققان در زمینه حمله قرا ختایان به قلمرو اتسز و خراج‌گزار شدن او نسبت به آن‌ها گفته‌اند (بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۸۷/۲-۶۸۸؛ قفس‌اوغلی، ۱۳۶۷: ۶۷)، مربوط به همین زمان باشد.

استقلال طلبی از طریق توازن میان سنجر و قرا ختاییان

آتسز، بعد از این که در طول زمانی قریب به یک سال از هر دو طرف شکست خورد، تصمیم گرفت تا با اظهار انقیاد نسبت به سنجر و قرا ختاییان، با ایجاد یک توازن قوا میان طرفین، منافع خود را برآورده سازد. از آنجاکه با از دست دادن چند عملاً از پادشاهی او چیزی نمانده بود، تصمیم گرفت برای استرداد چند اقدام کند. لذا در آدینه ۹ ربیع‌الآخر سال ۵۴۰ جند را مجدداً فتح نموده و تحت سلطه درآورد (رشید و طواط، ۱۳۳۸: ۷۱-۳). او با گماردن کمال‌الدین محمود خان افراسیابی به حکومت جند و ملقب نمودن وی به خاقان، عملاً حکومت متلاشی شده خود را احیاء کرد. این انتصاب یک خان افراسیابی، و پذیرش پرداخت سالانه سی هزار دینار به عنوان خراج به دربار ختاییان (جوینی، ۱۳۷۵: ۸۸/۲)، نشان می‌دهد که آتسز جند را به عنوان یکی از کارگزاران ختایی در تصرف گرفته و حکومت خوارزم را نیز از طرف سنجر داشت.

بنابراین، او در هر دو بخش قلمرو خود مطیع هر دو دولت شده بود. عدم اجبار وی در ذکر نام گورخانان غیرمسلمان در خطبه و سکه، عملاً به معنی استقلال آتسز بود. بنابراین، او برای کسب استقلال کامل، می‌بایست با سنجر درگیر شود و از آنجاکه با قوه نظامی از عهده این امر بر نمی‌آمد، در اواخر سال ۵۴۱ ه.ق کمر به قتل سنجر بست ولی توطئه فاش و عاملان دستگیر شدند. این قضیه سومین لشکرکشی سنجر به خوارزم در سال ۵۴۲ ه.ق را در پی داشت که در نتیجه آن، در محرم ۵۴۳ ه.ق مجدداً به تبعیت از سنجر گردن نهاد (میرخوانده، ۱۳۳۹: ۴/۳۵۹-۳۶۱). آتسز، وقتی از این طریق به هدف نرسید، تصمیم گرفت اهداف توسعه طلبانه خود را در درون قلمرو قاچاق‌ها دنبال کند. لذا در محرم سال ۵۴۷ ه.ق مجدداً به جند رفت، تا با مساعدت کمال‌الدین محمود خاقان، سقناق، مرکز اداری قپچاق‌ها را تصرف کند (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۲/۲). (۲) او پس از دستگیری کمال‌الدین، فرزندش ایل ارسلان را به حکومت آنجا گماشت. تبدیل جند، به یک ایالت ولیعهدنشین، ضمن آنکه آتسز را تا حدودی از قرا ختاییان استقلال می‌بخشید، راه را برای حکومت جانشین او هموار می‌کرد بنابراین، بنیان پادشاهی خوارزمشاهی را می‌توان در این زمان دانست. او زین پس خود را لایق سلطنت خراسان می‌دانست و هوس آن را در دماغ می‌پروراند (خاقانی، ۱۳۷۸: ۱۷۸-۱۸۱، ۹۲۱).

تلاش برای سلطنت خراسان

اسارت سنجر به دست غزها در اوایل سال ۵۴۸ ه.ق، که در حکم پایان قدرت او بود خلأ قدرت عظیمی در منطقه ایجاد کرد. در خراسان سلیمان شاه بن محمد برادرزاده سنجر را به جای وی انتصاب کردند اما دوامی نیافت و جلال‌الدین محمود خاقان (حکمران سابق افراسیابی) را به جای وی گماشتند (عماد کاتب، ۱۳۱۸: ق: ۳۶۰). اما

اماً او آلت دست غزها بود. این قضیه، فرصت مناسبی برای مداخله در امور خراسان در اختیار آتسز قرار داد. او که مدت‌ها به دنبال استقلال و نبودن سنجر بود، به مکاتبه با ملوک غور و نیمروز و شاه غازی باوندی اصفهید مازندران، پرداخته و می‌خواست آن‌ها را برای راندن غزها متحد سازد. اگرچه در خراسان فعالیت‌های آتسز صادقانه تلقی نمی‌شد اما نامه‌هایی از او در دست است که مصرانه می‌کوشیده دربار خلافت و سلجوقیان عراق را با به ضبط خراسان تحریض کند (عماد کاتب، ۱۳۷۸: ۱۷۸). او حتی از جلب حمایت خان ضعیف فراسیایی (=قراخانی)، ابراهیم طمغاج خان (حک: ۵۳۶-۵۵۱ ه.ق) نیز نومید نبوده و یعقوب بن شیرین الجندی را به‌عنوان سفیر خود در سال ۵۴۸ ه.ق به بخارا و سمرقند گسیل داشت (سمن، ۱۴۰۹: ۱۴۰/۲؛ ق: ۹۵/۲). اگرچه تلاش او برای تصرف قلعه آمل به‌عنوان پایگاه اعمال نفوذ در خراسان به‌جایی نرسید، اما با روابط دیپلماتیک بالاخره در سال ۵۵۰ ه.ق موفق شد نظر مساعد اصفهید شاه غازی، ملک نیمروز و ملک غور را در مورد تشکیل اتحادیه‌ای سیاسی جهت حمایت از سنجر و مقابله با غزها جلب کند (مرعشی، ۱۳۹۵: ۱۹). او که عملاً رئیس اتحادیه به شمار می‌رفت، در پی استمداد محمودخاقان، جانشین سنجر، همراه با ولیعهدش ایل ارسلان، روانه خبوشان (=قوچان) شد (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۲/۲-۱۳). در همین ایام از اعمال تخریبی برادر خوارزمشاه موسوم به ینالتگین در بیهق خبر می‌رسد که ارتباط اعمال او با آتسز به‌درستی دانسته نیست (هقی، ۱۳۱۷: ۲۷۱).

سلطان سنجر، پس از مرگ همسرش ترکان خاتون در ۵۵۱ ه.ق توانست از میان غزها گریخته و با عبور از آموی خود را به ترمذ برساند (نیشابوری، ۱۳۳۳: ۵۱ رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۳۲۷/۱). سلطان پس از استقرار در ترمذ با ارسال نامه به ملوک اطراف از جمله آتسز، آزادی خود را اطلاع داد (رشید و طوطا، عرایس الخواطر، گ ۲۸ ب). در همین زمان، با درگذشت علی بیگ، یکی از رؤسای قرقل، بخشی از قرقل‌ها به یاری سنجر شتافتند (ابن شهاب، گ ۲۸۴ الف). آتسز از آزادی او ابراز خرسندی و اظهار اطاعت کرد (منشآت، گ ۴۸ الف). او همچنین با ارسال نامه‌ای به ابوشجاع طوطی بن اسحق، از رؤسای غز، با لحنی بین نصیحت و ارعاب، هشدار داد که حالا پس از خروج سنجر به آن‌ها اجازه ترک‌تازی نخواهد داد (منشآت، گ ۵۵ الف-۵۷ الف). بخش غربی غزها که حوضه رود مرغاب را اشغال کرده بودند، پس از رهایی سنجر، به‌سوی دهستان و منقشلاغ رفتند. آتسز تصمیم به حمله بر آن‌ها داشت، اما مرگ ناپهنگام وی در جمادی‌الآخر ۵۵۱ ه.ق، مانع وی شد (ابن اسفندیار، ۱۳۳۰: ۹۴-۹۵).

عوامل مؤثر بر تحکیم و توسعه قدرت خوارزمشاهی در عهد آتسز

تدبر در داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که این روند توسعه و تحکیم قدرت خوارزمشاهی در این زمان معلول و متأثر از برخی عوامل بود که شاید بتوان این عوامل را به صورت ذیل دسته‌بندی و مورد مطالعه قرار داد:

الف- تشدید اختلافات سنجر با خلیفه عباسی:

تیرگی روابط خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی از قرن پنجم آغاز شده بود ولی تنش میان خلافت و سلطنت از سال ۵۱۸ ه.ق به بعد، با تلاش خلیفه برای برقراری ارتباط مستقیم با حکمرانان تابع سنجر (نسفی، ۱۳۷۸: ۱۷۱؛ سبکی، ۱۳۸۳-۱۳۸۸ ق: ۳۳۴/۷؛ سبط ابن جوزی، ۱۳۷۰ ق: ۱۲۴) و لشکرکشی سلطان محمود سلجوقی (حک: ۵۱۱-۵۲۵ ه.ق)، علیه وی (ابن شاکر، ۱۹۷۷: ۱۷۳/۱۲) و غلبه قهرآمیزش بر بغداد (ابن جوزی، ۱۳۵۷-۱۳۶۰ ق: ۱۰/۵، ۸؛ ابن عمرانی، ۱۹۷۳: ۱۵) شدت گرفت. تکاپوی خلیفه عباسی برای احیای قدرت دنیوی دستگاه خلافت (ابن طقطقی، بی تا: ۲۶۶؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۱۸؛ مقریزی، ۱۴۱۸: ۱/۱۴۳) و نکوهش رفتار سنجر (ذهبی، ۱۴۰۳ ق: ۱۹/۶۳۴، ۵۶۸) به تداوم تنش کمک کرد. سلطان سنجر با یادآوری خدمات خود و خاندانش به عالم اسلام و خلیفه، سعی در پایان تنش داشت (اقبال، ۱۳۲۷ ب: ۱۳۸-۱۵۵؛ مؤید ثابتی، ۱۳۴۶: ۴۹-۶۲)، اما توفیق نیافت و تنش تا پایان خلافت مسترشد در سال ۵۲۹ ه.ق، ادامه یافت (ابن شاکر، ۱۹۷۷: ۱۲/۲۹۲-۲۹۳). فرزند و جانشین وی، الراشد بالله (حک: ۵۲۹-۵۳۰ ه.ق)، به انتقام پدر با کارگزاران سلطنت سلجوقی در عراق، درگیر شده، از بغداد به آذربایجان و سپس اسپهان رفت و مخالفان دولت سلجوقی به وی پیوستند. سنجر جهت ممانعت از عمیق‌تر شدن اختلاف خلافت و سلطنت، خلیفه دیگری را با لقب المقتفی لامرالله (حک: ۵۳۰-۵۵۵ ه.ق) به خلافت برداشت. تقابل دو خلیفه، خطر تجزیه خلافت را پیش آورده بود، اما در رمضان ۵۳۱ ه.ق با مرگ الراشد بالله، این غائله فیصله یافت (نک: ابن اثیر، ۱۳۸۶ ق: ۱۱/۳۵-۴۰، ۳۷، ۴۵، ۶۰-۶۳؛ سیوطی، ۱۴۰۶ ق: ۵۰۰؛ ابن عبری، ۱۳۷۷: ۲۸۵). با سرکوبی مخالفان و ازدواج سیاسی میان خلیفه المقتفی و سلطان مسعود سلجوقی (حک: ۵۲۷-۵۴۷ ه.ق)، آرامش برقرار شد. پس از آن، سنجر نیز عصا و ردای منسوب به پیامبر را در اوایل ۵۳۵ ه.ق برای مقتفی ارسال کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۶ ق: ۱۱/۷۹، ۷۷) تا به اختلاف پایان داده باشد. این تیرگی روابط خلافت و سلطنت، از یک سو مایه دل‌مشغولی سلطان سلجوقی را فراهم می‌ساخت و از سوی دیگر در برقراری رابطه مستقیم خلیفه با خوارزمشاه (ابن جوزی، ۱۳۵۷-۱۳۶۰ ق: ۱۰/۳۵)، زمینه را برای به رسمیت شناخته شدن سلطنت وی از سوی خلیفه فراهم می‌کرد. بنابراین از هر دو جهت به آتسز کمک داد تا برای تحکیم و توسعه قدرت خود دست‌به‌کار شود.

ب- شورش قرق‌ها علیه سنجر در ماوراءالنهر

از اواخر سلطنت ملکشاه (حک: ۴۶۵-۴۸۵ ه.ق) ماوراءالنهر ضمیمه قلمرو سلجوقی و حکمرانان افراسیابی آن، مطیع سلجوقیان گردیده بود. در واپسین سال‌های قرن پنجم، سلطان سنجر، یکی از آل افراسیاب را با نام ارسلان‌خان به حکومت آن منطقه تعیین کرد (تتوی، گ ۵۰۵ الف). با حاکمیت وی و نظارت عالی سنجر، آرامش سیاسی و اجتماعی در ماوراءالنهر به وجود آمد (نک: نرشی، ۱۳۵۱: ۴۹، ۷۰-۷۱). اما در اواخر ربع اول قرن ششم، قرق‌ها علیه ارسلان‌خان شوریدند. با توجه به نابودی هم‌زمان ارسلان‌خان و سلطه سلجوقیان بر ماوراءالنهر، شاید بتوان علت شورش را با احساسات بومی قرق‌ها مرتبط دانست. شورشیان قرق که از ارسلان‌خان ناخشنود بودند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ ق: ۱۱۱-۸۳-۸۴)، (۳) برای خلع وی دست‌به‌کار شدند، اما فاش شدن توطئه و قتل برخی عاملان به شورش عمومی آن‌ها منجر گشت. ارسلان‌خان ضمن استمداد از سلطان سنجر، با کمک پسرش احمد قدرخان، شورش را سرکوب کرد (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲/۱-۴۲۳/۶۲۰؛ غفاری، ۱۳۴۲: ۱۶۴). سنجر نیز عازم ماوراءالنهر شد، اما ارسلان‌خان از استمداد پشیمان گشت. در این زمان سوءقصد عده‌ای از قرق‌های تحت فرمان او به جان سلطان سنجر، وی را در فتح سمرقند مسموم‌تر گردانید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ ق: ۱۰۰-۶۶۱/۱۰۰؛ جبلی، ۱۳۳۹: ۲۵۲). به‌رغم بیماری ارسلان‌خان در همین زمان و همچنین شفاعت علماء، سنجر در تصمیم خود مبنی بر فتح ارگ سمرقند و عزل ارسلان‌خان راسخ ماند تا سرانجام ارسلان‌خان تسلیم گردید (منشآت، گ ۴۱ ب-۴۲). سنجر، حسن‌تگین را به‌جای وی منصوب کرد و پس از مرگ وی، خواهرزاده خود، محمودخاقان را جانشین او کرد، اما اختلافات سپاه و حکومت ادامه یافت (رازی، ۱۳۳۲: ۱۱۶۸). این فضای آشفته سیاسی، زمینه مناسبی برای فعالیت‌های توسعه‌طلبانه آتسز فراهم آورد.

ج- هجوم قراختاییان به قلمرو سلجوقی

قختاییان، از ایلات مغولی بودند که با نام سلسله لیائو، بیش از یک قرن بر چین شمالی فرمان رانده و در سال ۵۱۹ ه.ق از آنجا رانده شدند (گروسه، ۱۳۶۸: ۲۳۹-۲۳۷؛ بارتولد، ۱۳۹۲: ۵۳). بخشی از آن‌ها از سوی کاشغر به مرزهای شرقی قلمرو سلجوقی نزدیک شدند. حکمران افراسیابی کاشغر، نورالدوله احمد بن حسن (حک: ۴۹۵-۵۲۲ ه.ق)، حمله را دفع کرد (رشیدالدین، ۱۳۶۷: ۱/۳۳۶). (۴) آن‌ها به‌سوی مملکت تاتارها و قرقیزها (کوه‌های آلتایی و اراضی شرق رود ایلا) عطف عنان کردند (جوینی، ۱۳۷۵: ۲/۸۶). احمدخان و سلطان سنجر که تصور می‌کردند فتنه به‌طور کامل رفع شده، با ارسال فتح‌نامه اخبار پیروزی را به ملوک اطراف اعلام کردند (منشآت، گ ۱۱۱ الف، گ ۱۲۰ ب-۱۲۱ الف؛ نفیسی، ۱۳۳۲: ۱۲۶۹-۱۲۷۰).

اما شورش متوالی قرلق‌ها، سلطه سلجوقیان و آل افراسیاب را در ماوراءالنهر و هفت‌آب، تضعیف نموده و زمینه را برای ورود بیابان‌گردان ختایی به آن منطقه فراهم کرد. لذا هم‌زمان با جلوس محمودخاقان بر سمرقند، همراهی قرلق‌ها با قراختاییان، آن‌ها را بر حوضه رود چو و اطراف ایسیک کول مسلط ساخت و خان افراسیابی بلاساغون نیز به علت فقدان پشتیبانی از سوی خاقان اعظم، تسلیم شد (جوینی، ۱۳۷۵: ۸۷/۲). محمودخان، به مقابله با ختاییان شتافت، اما در اطراف شهر خجند در سال ۵۳۱ ه.ق، شکست خورد و اراضی شرق رود سیحون به‌تمامی زیر سلطه ختاییان رفت (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ق: ۸۴/۱۱). محمود پس از توقف کوتاهی در سمرقند، برای استمداد از سنجر به مرو رفت. هراس عمومی خطر استیلای کفار بر اهالی ماوراءالنهر سایه افکند. سنجر، که به‌عنوان سلطان مسلمان، دفاع از قلمرو اسلامی را وظیفه خود می‌دانست و همچنین تعرض قراختاییان به هفت‌آب را تجاوز به قلمرو خویش تلقی می‌کرد، در اواخر سال ۵۳۵ ه.ق، برای مقابله با ختاییان به ماوراءالنهر لشکرکشی کرد ولی در جنگ قتلوان از آن‌ها شکست خورد (راوندی، ۱۳۶۳: ۱۷۲-۱۷۳). این قضیه یعنی هجوم ختاییان به ترکستان و تعرض به قلمرو سلجوقی، از طریق اشتغال ذهن سنجر به مرزهای شرقی و سرانجام شکست قتلوان و نابودی نیروی نظامی سلطان، نیز از مواردی بود که زمینه را برای اقدامات استقلال طلبانه آتسز فراهم کرد.

د- شورش غزها علیه سنجر و اسارت او

غزها (=غوزها) از ایلات ترک بودند که در قرن دوم هجری از آلتایی به اطراف دریای خوارزم کوچ کردند (پریستاک، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۷). بخشی از این غزها در تماس با مسلمانان به تدریج با آئین اسلام آشنا شده و به گفته برخی جغرافی‌نویسان، آن‌ها تحت فشار شرایط اقتصادی و مشکلات زندگی ایلی، مسلمان (مقدسی، ۱۴۰۸: ق: ۲۱۹؛ حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۱۷) و از آن‌پس ترکمان یا ترکمن نامیده شدند (مروزی، ۱۹۴۲: ۱۸). درگیری‌های میان سامانیان، آل افراسیاب و غزنویان، زمینه مهاجرت این قبایل نومسلمان به خراسان و تشکیل دولت سلجوقی را فراهم آورد (نک: باسورث، ۱۳۷۱: ۱۹-۳۱؛ رحمتی، ۱۳۹۰: ۴۲-۴۵)، اما بخشی از آن‌ها همچنان در ماوراءالنهر باقی ماندند. با غلبه قراختاییان بر ماوراءالنهر، این دسته نیز مجبور به مهاجرت شدند و سلطان سنجر، در ازای مالیاتی معین، چراگاه‌های اطراف بلخ و چغانیان را به آن‌ها واگذار کرد (ابن بکران، ۱۳۴۲: ۷۲). افزایش تدریجی قدرت غزها و مداخله در منازعات فیما بین امیران محلی آن مناطق (نک: جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۴۶/۱)، خطری بود که به‌صورت بالقوه دولت سنجر را تهدید می‌کرد، که بی‌تدبیری کارگزاران سنجر در بلخ و تخارستان نسبت به غزها نیز بر آن افزوده شده و آن‌ها را به شورش علیه سنجر در سال ۵۴۷ ه.ق واداشت. تلاش سنجر برای سرکوبی آن‌ها در ۵۴۸

۵۴۸ ه.ق، به نبرد سینگین منجر شد که شکست سلطان و اسارت او را در پی داشت (عماد کاتب، ۱۳۱۸ ق: ۲۶۲، نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۸-۵۰؛ عوفی، ۱۳۳۵: ۳۷۲؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۵۱۰/۲). این امر، خراسان را به تمامی در اختیار غزها قرار داد و خلأ قدرتی ایجاد کرد که در نتیجه آن، راه برای فعالیت‌های توسعه‌طلبانه آتسز در خراسان هموار گردید.

ه- ویژگی‌های شخصیتی آتسز

چنانکه از روایات موجود درباره وی برمی‌آید آتسز فردی نآرام و پرجنب‌وجوش بوده، که شتاب‌زده عمل می‌کرد (جوینی، ۱۳۷۵: ۳/۲-۱۳). وی در کشورداری خود نیز سیاست ابن‌الوقتی را تعقیب می‌کرد. در هر زمان برای کسب منفعت بیشتر اقدامی انجام می‌داد که با حرکات قبلی او تضاد کامل داشت (ابتدای مقاله) بنابراین به نظر می‌رسد که او برای رسیدن به اهداف سیاسی خود از هیچ وسیله‌ای فروگذار نمی‌کرد. بدین معنی که در فاصله ۵۳۰-۵۳۵ ه.ق برای رهایی از سلطه سنجر، به اقداماتی علیه وی دست زد (سطور بالاتر)، اما همین که سنجر در اواسط سال ۵۳۵ ه.ق تصمیم به لشکرکشی به ماوراءالنهر گرفت، او بلافاصله با نگارش یک سوگندنامه مفصل خود را مطیع سنجر خواند و ملتزم شد که از همکاری با مخالفان وی خودداری کند (منشآت، گ ۱۲۴ ب-۱۲۵ ب)، اما هنوز سه ماه از این سوگندنامه نگذشته بود که در پی شکست سنجر در قتلوان، با لشکری آماده به مرو و خراسان تاخته و با فشار از مردم می‌خواست تا خطبه و سکه به نام وی گردد (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۸۸-۸۷/۱۱). همچنین با وجود اینکه او مسلمان بود، در شورش خود علیه سنجر که حکمران جامعه اسلامی به شمار می‌رفت، از قبیح‌های کافر یاری گرفت (منشآت، گ ۱۴۴ ب). از آنجاکه خوارزمشاهان بعدی، تکش (حک: ۵۶۸-۵۹۶ ه.ق) و فرزندش محمد (حک: ۵۹۶-۶۱۷ ه.ق) نیز در شرایط سخت، ضمن تعهد پرداخت خراج، از قراختایان کمک می‌خواستند اما بلافاصله بعد از رفع مشکلات داخلی‌شان، از پرداخت خراج و انجام تعهد خود سر باز می‌زدند (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۷/۲-۱۹، ۵۵، ۸۹)، به نظر می‌رسد که این خصیصه از زمان آتسز وارد ساختار سیاسی حکومت خوارزمشاهی شده، به‌عنوان صفت ثانویه آن درآمده بود.

و- تمایلات اهالی خوارزم

از دیگر عوامل مؤثر بر توسعه‌طلبی آتسز، خواست و تمایل عمومی خوارزمیان است. منطقه خوارزم، همان دلتای رود جیحون بود که در میان بیابان‌های قراقوم و قزل‌قوم محاط شده و تنها به مدد آب آموی، حیات در آن سرزمین ممکن شده بود. جغرافیا نویسان مسلمان این منطقه را از نظر جغرافیایی، به‌رغم نزدیکی آن با ماوراءالنهر، جزء خراسان محسوب داشته‌اند (نک: استخری، ۱۳۶۸: ۲۳۵، ۲۲۶-۲۳۸). انزوای آن واحه در میان

بیابان و صعوبت ارتباط با خراسان و ماوراءالنهر باعث شده بود که حتی عده‌ای آن را شبه اقلیمی مجزا از خراسان و ماوراءالنهر بدانند (بیهقی، ۱۳۷۴: ۹۰۲) وجود آب جیحون علاوه بر مصرف شرب و کشاورزی، آن واحه واحه را به‌عنوان دژی تسخیرناپذیر در مقابل پیشروی دشمن درآورده بود (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۵۱/۲). گرداگرد خوارزم را خیمه و خرگاه بیابان‌گردان احاطه کرده بود که در دو سوی دریای خوارزم در حال گردش و کوچ‌نشینی بودند (یاقوت، ۱۴۰۹: ق: ۳۹۷/۲). رود جیحون در منطقه خوارزم در زمستان یخ می‌بست و منجمد می‌شد (ابن‌بکران، ۱۳۴۲: ۴۹). در زمانی که استحکام یخ جیحون به کمال می‌رسید، کاروان‌ها و قافله‌ها با گردونه‌ها از روی یخ می‌گذشتند (ثعالبی، ۱۳۷۹: ق: ۲۲۷). این انجماد دو ماه از سال ادامه داشت و به بیابان‌گردان امکان می‌داد که به خوارزم بتازند؛ به‌ویژه در زمستان، که بیابان‌گردان برای قسلاقی به جنوبی‌ترین مناطق تحت نفوذ خود در شمال خوارزم، می‌تاختند و هرلحظه احتمال عبور آنان از جیحون منجمد می‌رفت، درحالی‌که به علت سرما و یخ‌بندان از جاهای دیگر امکان ارسال نیروی امدادی نبود (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۱۴/۲-۴۱۵). این امر اهمیت خوارزم و لزوم استقلال سیاسی و اقتصادی آن را، جهت بالا بردن توان دفاعی منطقه، موجب می‌گردید. بنابراین، اگرچه از نظر سیاسی آن واحه همیشه جزء ایران بود ولی حکمرانان آن (با عنوان خوارزمشاه)، نوعی استقلال داخلی داشتند.

نکته دیگر، موقعیت ژئوپلیتیکی خوارزم است که به نظر می‌رسد بیشترین تأثیر را بر نحوه شکل‌گیری و تداوم حاکمیت خوارزمشاهیان داشته است. در قرون نخستین اسلامی، این واحه مرکز تجاری بزرگ بین خراسان و دشت قبیچاق و از آن طریق تا شرق اروپا و سواحل دریای بالتیک بود (فرای، ۱۳۶۵: ۱۰۴-۱۰۵). به خاطر موقعیت ارتباطی مناسب، اکثریت ساکنان آن واحه، به‌رغم داشتن امکانات خوب جهت کشاورزی، به کار تجارت مشغول بودند و چنان در کار دادوستد در اطراف منتشرشده بودند که به قول جغرافیا نویسان مسلمان «هیچ شهری در خراسان نبود که خوارزمیان در آن ساکن نباشند» (استخری، ۱۳۶۸: ۲۳۸). چنان‌که پیدا است این وضعیت خوارزم را به شدت با خراسان و سرزمین‌های شمال دریای مازندران در دشت قبیچاق پیوند داده و برای سکنه آن واجد منافع بی‌شمار اقتصادی بود. بنابراین، در آغاز قرن ششم، اگرچه اکثریت اهالی این واحه مسلمان و ایرانی بودند و از این نظر با قلمرو اسلامی و سلجوقی پیوند داشتند، اما از آنجاکه حیات اقتصادی‌شان به شدت با دشت قبیچاق و وجود یک حکمران محلی وابسته بود، نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند به تابعیت کارگزاران سلجوقی (که همواره در معرض تغییر بودند) گردن نهند. لذا در اوایل قرن ششم، چالشی میان موقعیت اقتصادی و حیات فرهنگی اهالی خوارزم ایجاد شد بدین معنی که رونق حیات اقتصادی و تأمین معاش خوارزمیان در گرو رابطه با ایلات قبیچاق و استقلال سیاسی از حکومت سلجوقی بود. درعین‌حال که باورهای مذهبی و فرهنگی آن‌ها به شدت با عقاید مذهبی این ایلات در تضاد و با دولت سلجوقی موافق بود. بنابراین

خوارزمیان به لحاظ فرهنگی مجذوب رابطه با دربار سلجوقی و از نظر منافع اقتصادی و نظامی با آن‌ها مخالف بودند. همین کشاکش حیات اقتصادی و نظامی با باورهای فرهنگی و مذهبی، زیربنای رابطه آن‌ها با سلجوقیان و قبیچاق‌ها را تشکیل می‌داد. آتسز نیز پس از غلبه بر تخت خوارزم، تحت تأثیر این نگرش متناقض نسبت به سلجوقیان قرار گرفت و لذا روابط او با سنجر به نحوی تناقض‌آمیز، گاهی ستیزه‌جویانه و گاهی دوستانه بود.

ز- ارتباط و آمیختگی ایلات قبیچاق و خوارزمیان

واحه خوارزم مرکز تغذیه اقتصادی و فرهنگی ایلات دشت قبیچاق بوده است. حضور ایلات قبیچاق در نواحی مجاور خوارزم، آن‌ها را با خوارزمیان ارتباط داده و در نتیجه، بخشی از آن‌ها اسلام پذیرفتند. چنانکه در سال ۴۳۵ ه.ق حدود پنج هزار خرگاه از آن‌ها مسلمان شده و بین آن‌ها و چغری بیگ نیز ازدواجی سیاسی صورت گرفت (حسینی، ۱۹۳۳: ۲۸). بدیهی است که مسلمان شدن این دسته از ایلات، جواز تردد آزادانه در نقاط مختلف قلمرو اسلامی بود. همچنین اقدامات آلپ ارسلان در خوارزم و مطیع نمودن خوانین قبیچاق در جند و منقشلاغ (نک: ابن‌اثیر، ۱۳۸۶ ق: ۴۹/۱۰؛ ذهبی، ۱۹۶۱: ۳/۲۴۱)، نیز مقدمه‌ای برای تردد آن‌ها به خوارزم گردید.

بنابراین، این منطقه که از حدود دو قرن پیش محل تردد اغوزها بود، در این زمان نیز بارگاه قبیچاق‌ها گردید. همین‌طور از قیاس با سرگذشت سلجوقیان قبل از مهاجرت به خراسان (بیهقی، ۱۳۸۴: ۶۱۱) و هم با استناد به نامه آتسز به رئیس غزها (منشآت، گ ۵۵ الف)، و هم ارتباطات تنگاتنگ خوارزمشاهان با قرلق‌ها (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۴/۲) برمی‌آید که ایلات غز و قرلق مستقر در اطراف رود سیحون، برای یافتن مکان مناسب در کوچ‌های فصلی خود به خوارزم تردد می‌کردند. بدین ترتیب واحه خوارزم محل ارتباط سه تیره غزها، قبیچاق‌ها و قرلق‌ها گردید. از طرفی دیگر این ایلات، هنوز پیوندهای خود را با دیگر خویشاوندان غیرمسلمانان قطع نکرده بودند ولی در سایه پذیرش اسلام، به چراگاه‌های اطراف خوارزم آمده بودند. حضور گسترده این ایلات ایلات مسلمان، که هیچ پیوندی با سلجوقیان نداشتند و درعین‌حال، از نیروی نظامی قابل توجهی هم بهره‌مند بودند، می‌توانست به‌عنوان بهترین تکیه‌گاه برای تقابل با سلجوقیان باشد. بنابراین، طبیعی است که هسته اولیه سپاه آتسز را همین ایلات به‌ویژه قبیچاق‌های نومسلمان تشکیل داده باشند. درعین‌حال، لزوم مبادلات تجاری بین خوارزمیان و ایلات قبیچاق، عده زیادی از قبیچاق‌های غیرمسلمان را جذب بازارهای آن منطقه می‌کرد. لذا آن تمایل به داشتن یک حکومت بومی محلی از یکسو و این تمایل به داشتن روابط اقتصادی با ایلات قبیچاق از سوی دیگر، باعث می‌شد که اهالی خوارزم از آتسز حمایت کنند. همچنین در صورت نیاز، این قبیچاق‌ها می‌توانستند از خویشاوندان غیرمسلمان خود کمک بگیرند (منشآت، گ ۱۴۴ ب). درعین‌حال حضور ایلات

قبچاق، که از نظر اقتصادی در مضیقه بودند، در سپاهیان دولت‌های متمدن به‌عنوان مزدور و در قبال دریافت دستمزد یک مشغله اصلی برای آن‌ها به شمار می‌رفت. بنابراین حضور یک چنین نیروی نظامی، می‌توانست نیروی نظامی لازم و جاذبه فریبنده‌ای را برای مقابله با سلجوقیان در اختیار خوارزمشاه آتسز قرار دهد.

نتیجه

با انتصاب محمد بن انوشتگین به حکومت خوارزم، در اواخر قرن پنجم، سلسله خوارزمشاهی پایه‌گذاری شد. این دولت در سال‌های نخست به‌عنوان بازوی سلطان سلجوقی عمل می‌کرد، اما بعد از جلوس آتسز، شرایطی به وجود آمد که مقدمات استقلال سلسله را فراهم ساخت. در این زمان تمایل مردم خوارزم به داشتن حکمران مستقل محلی، و همچنین علقه‌های تجاری آن‌ها با ایلات دشت قبچاق، تلاش برای خروج از تابعیت حکومت سلجوقی را اقتضا می‌کرد. حضور و تردد گسترده ایلات قبچاق در خوارزم، نیز امکان بهره‌مندی وی از یک نیروی نظامی قدرتمند را ممکن ساخت. از طرف دیگر تیرگی روابط سلطان سنجر با خلافت عباسی، ناآرامی‌های قرق‌ها در ماوراءالنهر، و همچنین تهاجم قراختاییان و شکست سنجر در قطوان، مایه گرفتاری سنجر را فراهم ساخت. آتسز نیز با داشتن خصایص شخصیتی ویژه، به بهره‌برداری از زمینه‌های ایجادشده پرداخت و با لشکرکشی به دشت قبچاق و گسترش قلمرو خود در آن منطقه، پایه‌های استقلال حکومت خوارزمشاهی را گذاشت. او در گام دیگر با حمله به ماوراءالنهر و سپس خراسان، کوشید تا سلطنت خود را جایگزین سلجوقیان سازد. اما سه بار توسط سنجر سلجوقی شکست‌خورده و از نیل به مقصود بازماند. او سپس با پذیرش اطاعت هم‌زمان از سنجر و قراختاییان، توانست یک توازن قوا میان این دو رقیب به وجود آورده و پایه‌های حکومت خوارزمشاهی را استوار سازد. حمله غزها در ۵۴۸ به خراسان و اسارت سنجر به دست آن‌ها، راه استیلای او بر خراسان را هموار ساخت اما مرگ نابهنگام وی از این امر مانع شد ولی در هر صورت او توانست پایه‌های حکومت خوارزمشاهی را بر اساس محکمی استوار کند.

یادداشت‌ها

- ۱- بارتولد، این ویرانگری را به ایل ارسلان (حک: ۵۵۱-۵۶۷ ه.ق) نسبت می‌دهد که خطای آشکار است (بارتولد، ۱۳۵۲: ۲۳۵/۱، ۷۰/۲).
- ۲- بارتولد که می‌کوشد روایت جوینی و فتح‌نامه موجود را تطبیق کرده و به خطا تاریخ فتح جند را در ۵۴۷ می‌داند (بارتولد، ۱۳۵۲: ۶۹۰/۲-۶۹۱). ولی چنانکه عباس اقبال به درستی اشاره نموده، این دو روایت به دو واقعه جدا یعنی فتح جند در ۵۴۰ ه.ق و حمله به سقناق و دشت قبیچاق در ۵۴۷ ه.ق اشاره دارند(نک: اقبال، ۱۳۲۷ ب: ۱۰-۱۳).
- ۳- بارتولد به خطا می‌پندارد که مورخان در شرح این وقایع میان ارسلان خان محمد بن سلیمان و خاقان شرقی افراسیابی موسوم به ارسلان (محملاً سلیمان خان) خلط کرده‌اند رک: بارتولد، ۱۳۹۲: ۵۴.
- ۴ - باسورث بدون ارائه مأخذ مدعی اسارت فرمانروای قرا ختاییان است رک:

Bosworth, 1960-2002:4/581

منابع

الف- کتاب‌ها

- ابن اثیر عزالدین علی، (۱۳۸۶ ق)، الكامل فی التاریخ، تصحیح ک.ی. تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن، (۱۳۲۰)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- ابن بکران محمد بن نجیب، (۱۳۴۲)، جهان‌نامه، تصحیح محمدمبین ریاحی، تهران: ابن‌سینا.
- ابن جوزی عبدالرحمن بن علی، (۱۳۵۷-۱۳۶۰ ق)، المنتظم فی التاریخ ملوک و الامم، حیدرآباد الدکن: مطبعة دائرةالمعارف العثمانية.
- ابن شاکر کتبی محمد، (۱۳۹۸/۱۹۷۷ ق)، عیون التواریخ، تحقیق فیصل السامر و عبدالمنعم داود، بغداد: دارالحرية للطباعة.
- ابن شهاب یزدی تاج‌الدین حسن، (خطی)، جامع التواریخ حسنی، کتابخانه ملی ایران، نسخه خطی شماره ۱۳۳۰ ف.
- ابن طقطقی محمد بن علی، (بی‌تا)، الفخری فی الآداب السلطانية و الدول الاسلامیة، راجعه محمد عوض ابراهیم بک و علی الجارم بک، طبعه الثانية، قاهره: مطبعة المعارف و مکتبتها.
- ابن عبری ابوالفرج گریگوریوس، (۱۳۷۷)، مختصر تاریخ‌الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن عمرانی محمد بن علی، (۱۹۷۳)، الانباء فی تاریخ الخلفاء، تحقیق قاسم السامرای، لیدن: بریل.
- ابن فوطی عبدالرزاق بن احمد، (۱۳۷۵)، مجمع الادب فی معجم اللقب، تحقیق محمدالکاکظم، تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامیة.
- اتابک جوینی، منتخب‌الدین بدیع، (۱۳۲۹)، عتبه‌الکتاب، تصحیح عباس اقبال و محمد قزوینی، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- ادیب صابر ترمذی، (۱۳۳۴)، دیوان اشعار، تصحیح علی قویم، تهران: کلاله خاور.
- استخری ابراهیم بن محمد، (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک (ترجمه فارسی قدیم)، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- بارتولد. و. و، (۱۳۵۲)، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- همو، (۱۳۹۲)، تاریخ هفت آب، ترجمه محسن رحمتی، شیراز: نوید شیراز.
- باسورث ادmond کلیفورد، (۱۳۷۱)، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران»، در تاریخ ایران کمبریج ج ۵، گردآوری جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بیهقی ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: نشر علم.
- بیهقی علی بن زید، (۱۳۷۱)، لباب‌الانساب، تحقیق مهدی الرجایی، قم: مکتبه ایه‌الله العظمی‌التجفی‌المرعشی.
- بیهقی علی بن زید، (۱۳۱۷)، تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، تهران: کتابفروشی فروغی.

تنوی احمد، (خطی)، تاریخ الفی، کتابخانه دانشکده الهیات تهران، نسخه خطی شماره ۵/۱ و ۵/۲ ب. ثعالی نیشابوری عبدالملک بن محمد، (۱۳۷۹ ق)، لطائف المعارف، تحقیق ابراهیم الیاری و حسن کامل الصیرفی، قاهره: دارالاحیاء الکتب العربیة.

جلی، عبدالواسع، (۱۳۳۹)، دیوان اشعار، تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران: دانشگاه تهران.
 جرجانی اسماعیل، (۱۳۴۴)، ذخیره خوارزمشاهی، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
 جوزجانی، منہاج سراج، (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
 جونی، عطاملک، (۱۳۷۵)، تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
 حدود العالم من المشرق الی المغرب، (۱۳۶۲)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
 حسینی ابوالفوارس، (۱۹۳۳)، اخبارالدوله السلجوقیه، تصحیح محمد شفیع، لاهور: بی‌نا.
 خاقانی بدیل بن علی، (۱۳۷۸)، دیوان اشعار، تصحیح سیدضیاءالدین سجادی، تهران: زوآر.
 خوارزمی ابوالعباس محمود بن محب، (خطی)، تاریخ خوارزم، کتابخانه دانشگاه تهران، نسخه عکسی ش ۲۹.
 خواندمیر غیاث‌الدین بن همام‌الدین، (۱۳۳۳)، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران: خیام.
 ذہبی شمس‌الدین ابو عبدالله، (۱۴۰۳ ق)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب ارنووط و...، بیروت: مؤسسه الرساله.
 همو، (۱۹۶۱)، العبر فی خبر من غیر، تحقیق فؤاد سید، کویت: بی‌نا.
 رازی حیدر بن علی، (۱۳۳۲)، تاریخ حیدری، منقول در تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: ابن‌سینا.
 راوندی، محمد بن علی، (۱۳۶۳)، راحة الصدور و آیه السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: علی اکبر علمی.
 رشید و طواط محمد بن عبدالجلیل، (۱۳۳۹)، دیوان اشعار، تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه یارانی.
 همو، (خطی)، اباکار الافکار، کتابخانه آستان قدس رضوی، نسخه شماره ۴۴۲۹.
 همو، (خطی)، عرایس الخواطر و نفایس النوادر، کتابخانه دانشگاه تهران، نسخه عکسی شماره ۲۱۸.
 همو، (۱۳۳۸)، نامه‌های فارسی رشید و طواط، تصحیح قاسم تویسرکانی، تهران: دانشگاه تهران.
 رشیدالدین فضل‌الله، (۱۳۶۷)، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال.
 سبط ابن جوزی یوسف بن قزوغلی، (۱۳۷۰ ق/۱۹۵۱ م)، مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان، حیدرآباد الدکن: مطبعه دایرةالمعارف العثمانیة.

سبکی عبدالرحمن بن علی بن عبدالکافی، (۸۸-۱۳۸۳ ق)، طبقات الشافعیة الكبرى، تحقیق محمود محمد الطنحی و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: مطبعه عیسی البابی الحلبي و شرکاء.

سمعانی عبدالکریم بن محمد، (۱۴۰۹ ق)، الانساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.

همو، (۱۳۷۵ ق/۱۹۷۵)، التنحیر فی معجم الکبیر، تحقیق منیره ناجی السالم، بغداد: مطبعه الارشاد.

سوزنی سمرقندی محمد بن مسعود، (۱۳۳۸)، دیوان اشعار، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر.

- سیوطی جلال‌الدین، (۱۴۰۶ ق)، تاریخ الخلفاء، حقه و قدم له الشيخ محمد العثماني و الشيخ قاسم الشماعی الرفاعی، بیروت: دارالقلم.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی، (۱۳۶۳)، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- عمادالدین کاتب الاصفهانی، (۱۳۱۸ ق)، زبده النصره و عصره الفطره، اختصره الفتح بن علی البنداری، قاهره: دارالکتب العربیه.
- همو، (۱۳۷۸)، خریده القصر و جریده العصر، (قسم اهل خراسان و هراه)، تحقیق محمد عدنان آل طعمه، تهران: میراث مکتوب.
- عوفی محمد بن محمد، (۱۳۳۵)، لباب الالباب، تصحیح سعید نفیسی، تهران: علمی.
- غفاری قاضی احمد، (۱۳۴۲)، تاریخ جهان‌آرا، به کوشش حسن نراقی، تهران: کتابفروشی حافظ.
- همو، (۱۳۴۰)، تاریخ نگارستان، تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی، تهران: کتابفروشی حافظ.
- فرای ریچارد، (۱۳۶۵)، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی.
- قزوینی زکریا بن محمد، (۱۳۷۳)، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمن، تصحیح سید محمد شاهمرادی، تهران: دانشگاه تهران.
- قفس اوعلی ابراهیم، (۱۳۶۷)، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: گستره.
- گروسه رنه، (۱۳۶۸)، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مؤید ثابتی علی، (۱۳۴۶)، اسناد و نامه‌های تاریخی، تهران: طهوری.
- مرعشی ظهیرالدین، (۱۳۹۵)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش عباس شایان، تهران: اساطیر.
- مروزی شرف‌الزمان طاهر، (۱۹۴۲)، منتخبات طبایع الحیوان، انتخاب مینورسکی، لندن: بی‌نا.
- مستوفی حمدالله، (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مقدسی احمد بن محمد، (۱۴۰۸)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، تحقیق الدكتور محمد مخزوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- مقریزی احمد بن علی، (۱۴۱۸/۱۹۹۷ م)، السلوک لمعرفة دول الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- منشآت یا مکاتبات سلاطین ماضیه (خطی)، کتابخانه دانشگاه تهران، ش ۲۲۵۹ - ۲۲۵۷.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه، (۱۳۳۹)، روضه الصفا، تهران: پیروز - خیام.
- ناجی السالم منیره، (۱۳۹۶/۱۹۷۶ ق)، تاج الاسلام سمعانی و کتابه التحبیر، بغداد: مطبعه الارشاد.
- نرشخی محمد بن جعفر، (۱۳۵۱)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نسفی عمر بن احمد، (۱۳۷۸)، القند فی معرفه علماء سمرقند، تحقیق یوسف الهادی، تهران: میراث مکتوب.

نظامی عروضی احمد بن عمر، (۱۳۳۳)، چهارمقاله (مجمع النوادر)، تصحیح و تعلیقات محمد قزوینی، به اهتمام محمد معین، تهران: زوآر.

نفیسی سعید، (۱۳۳۲)، تعلیقات بر تاریخ بیهقی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: ابن سینا.
نویری احمد بن عبدالوهاب، (۱۴۰۵/۱۹۸۵)، نه‌ایه‌الرب فی فنون الادب، تحقیق محمد فوزی العتیل، قاهره: مطبعه الهیئه المصریه العامه للکتاب.

نیشابوری، ظهیرالدین، (۱۳۳۲)، سلجوقنامه، تصحیح اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.
یاقوت حموی شهاب‌الدین ابوعبداله، (۱۴۰۹)، معجم البلدان، تصحیح ووستنفلد، بیروت: دارصادر.

ب- مقالات

اقبال عباس، (۱۳۲۷ الف)، «فتحنامه شهر جند»، یادگار، س ۴، ش سوم، (ص ۹-۱۵)
همو، (۱۳۲۷ ب)، «نامه سنجر به مسترشد»، یادگار، س ۴، ش نهم ودهم، (ص ۱۳۴-۱۵۵)
پریتساک، املیان، (۱۳۸۵)، فروپاشی امپراتوری آغوز بیغو، ترجمه محسن رحمتی، پژوهشنامه تاریخ، س ۱، ش ۴ (ص ۲۳-۴۰).

رحمتی، محسن، (۱۳۹۰)، «پیامدهای اجتماعی مهاجرت سلجوقیان به خراسان (۴۱۶-۴۳۳ ق/۱۰۲۵-۱۰۴۱ م)»، فصلنامه تحقیقات تاریخ اجتماعی، س ۱، ش ۱، (ص ۴۱-۶۱).
رضاییان، علی، (۱۳۸۵)، «بررسی روابط خوارزمشاهیان؛ اتسز و ایل ارسلان، با حکومت سلجوقی بر مبنای منشآت صادره از دیوان خوارزمشاهیان»، تاریخ مسکویه، پیش شماره ۲، (ص ۵۳-۶۵)
نیک‌طبع، پروانه، (۱۳۸۸)، «روابط آتسز خوارزمشاه با ملوک نیمروز بر اساس اسناد نویافته منشآت دیوان سلاطین ماضی»، فرهنگ، سال ۲۲، ش ۷۲ (ص ۱۶۳-۱۹۰).

ج- منابع لاتین

Bosworth.E.C, (1960-2002), "Kara Kitay". Encycloepadia of Islam, New Edition, Leiden: Brill.
Bosworth.E.C, (1987), "ATSİZ ĞARÇA'İ", Encycloepadia of Iranica, newyork.
IEOID→International Encyclopedia of Islamic Dynasties, Nagedra.Kr. Sigh (Editor – In – Chief), Anmol Publications, New Dehli, 2002.

